

غلامرضا طاهر استاد ادبیات - شهرضا

تصحیحی در فرهنگ فارسی *

یرنا

دربرهان قاطع مصحح استاد دانشمند جناب آقای دکتر محمد معین آمده است : یرنا :
بفتح اول و سکون ثانی و نون بالف کشیده ، جوان و نوچه اول عمر و ظریف را گویند - و
بمعنی خوب و نیک هم هست - وحنارا نیز گویند که بردست و پابندند و بضم اول هم آمده است.
و ذیل برناک آمده : بفتح اول بروزن غمناک بمعنی یرنا است که جوان و نوچه اول عمر
باشد - و حنای دست و پا را نیز گفته اند، و بضم اول هم آمده است. و ذیل برناه آمده : بروزن
همراه ، جوان نوچه اول عمر را گویند و حنای دست و پا را نیز گفته اند و بضم اول هم آمده است .
معنی اول که صاحب برهان برای این سه کلمه آورده درست است و در نظم و نثر فارسی
شواهد کافی دارد .

معنی دوم یعنی «حنا» غریب است و این بنده آنرا در این فرهنگها که بدانها دسترسی
داشته‌ام نیافته‌ام : آندراج ، غیث اللغات ، فرهنگ فارسی معین . معلوم می‌شود مؤلفان
این فرهنگها شاهی برای یرنا بمعنی حنا نیافته‌اند که از ذکر آن خودداری کرده‌اند ولی
متذکرهم نشده‌اند که محمد حسین بن خلف به یرنا بمعنی حنا نیز داده است و این بفلان دلیل
غلط است، آنها در این باره سکوت کرده‌اند. اما مرحوم ناظم الاطباء این معنی را آورده لابد
به پیروی از برهان .

صحیح این کلمه با معنی حنا «یرنا» بضم اول و فتح دوم و سوم مشدد و همزه ساکن
در آخر. یا یرنا بفتح اول و دوم و سوم مشدد و همزه ساکن در آخر یا یرنا بضم اول و فتح دوم و سوم
مشدد و الف ممدوده در آخر است (رك المنجد و حواشی آقای دکتر معین ذیل کلمه یرنا در
برهان) ناسخی در کتابی که مرجع برهان بوده است یرنا را غیر مضبوط و یا با ضبط ناقص
نوشته و حتی یای حطی در اول کلمه را هم با ابجد نوشته است و محمد حسین بن خلف را به غلط
افکنده است خلاصه اینکه بد نویسی نساخ و خوش باوری و عدم تحقیق مؤلف برهان رحمة الله علیه
موجب شده است که برای کلمه زیبا و اصیل و خوش آهنگ یرنا فارسی معنی نامناسب حنا
افزوده شود. باز در جایی دیگر همزه بعد از الف کلمه یرنا را بصورت کاف نوشته‌اند و یا مؤلف
برهان کاف خوانده و به برناک فارسی معنی حنا داده است که از آن یرنا عربی است . و بار
دیگر همین همزه آخر کلمه یرنا هاء هوز نوشته شده و یا خوانده شده است و به یرنا معنی حنا
داده شده است که البته غلط است. این را نیز باید اضافه کرد که مؤلف برهان در حرف یای
حطی در بیان ششم آورده : یرنا : بفتح اول و سکون ثانی و نون بالف کشیده، بمعنای حناست

* در شماره‌های پیش این بحث در قسمت احتجاجات است .

و آن چیزی باشد که بردست و پا بندند تارنگین شود و در خضاب یعنی رنگ ریش هم بکار برند. شگفت است که این مرد لغوی در اینجا متوجه نشده که در حرف باء ابجد همین معنی را به برنای فارسی داده است.

کروش (عربی است)

وذیل کروش آورده : بضم اول بروزن خروش، شکنجه را گویند. اینجا مؤلف برهان دو اشتباه کرده اول اینکه این کلمه عربی است و وی آنرا فارسی پنداشته. دیگر اینکه کروش جمع است و او آنرا مفرد معنی کرده است. در قانون ادب تألیف حبیبش تغلیسی آمده : الکروش : شکنجه‌ها (ج ۱ ص ۱۹۱ نسخه عکسی) و در المنجد آمده : الکروش و الکروشج کروش : هی لذی الخف والظلف وکل مجتر بمنزلة المعدة للإنسان .

شنون

وذیل «شلون» آمده : بفتح اول بروزن زبون جانوری است از جنس شغال - و در عربی چاروایی را گویند که گرسنه و لاغر باشد و بعضی چاروای فرجه را گفته‌اند و بعضی چاروایی را گویند که نه فرجه و نه لاغر باشد. استاد معین در حاشیه آورده‌اند: درمآخذ معتبر عربی دیده‌نشده این کلمه مصحف شنون بادونون است. در المنجد آمده : الشنون (ضد): المهزول . السمین . الجائع . یعنی شنون از اضا داد است و به معنی لاغر و فرجه و گرسنه آمده است. و در السامی آمده : شنون : میان نزار و فرجه (ص ۳۱۰)

پیاده

وذیل «پیاره» با باء ابجد و راء مهمله آمده. بروزن شراره هر درختی را گویند که ساق آن افراشته نبود همچو درخت خرپزه هندوانه و خیار و کدو و حنظل و مانند آن. این کلمه نیز مصحف است و درست پیاده با باء فارسی و دال بعد ازاله است. در خود برهان ذیل گل پیاده آمده است بضم اول و کسر ثانی و بای فارسی و تحتانی بالف کشیده و فتح دال هر گلی را گویند که آنرا درخت و بوته بزرگ نباشد همچون گس و سوسن و بنفشه و لاله و امثال آن. و در لغت نامه علامه مرحوم، دهخدا، آمده: پیاده: جنس کوتاه از درختان؛ سرو پیاده مقابل سرو سواره زیرا که پیاده نسبت به سواره کوتاه و پست می‌باشد. (آندراج)

بزاغ (بازاء منقوطة مشددة)

وذیل «بزاغ» با راء مهمله آمده : با تشدید ثانی بروزن دبازغ ، فساد و فصد کننده را گویند . اینجا نیز مؤلف برهان دو خطا مرتکب شده یکی اینکه کلمه را فارسی پنداشته در صورتی که عربی است دیگر آنکه کلمه مذکور بازاء منقوطة درست است و وی با راء مهمله آورده است .

درلسان العرب آمده: بزغ البیطار اشاعر الدابة و بعضها اذا شق ذلك الحيطان منها بمبعضه. و در قانون ادب تألیف حبیبش تغلیسی آمده: البزغ: نیشتر زدن. واضح است که بزاع به معنی فصد کننده و رنگزن از این ریشه است. اما این را باید عرض کنم که خود کلمه بزاع با آنکه قیاساً درست است درلسان العرب و المنجد و قانون ادب نیامده است.

برون (جمع برة)

و ذیل «برون» آمده: «بکسر اول بروزن فسون مخفف بیرون است... و بضم اول مطلق حلقه را گویند عموماً و حلقهٔ بینی شتر را خصوصاً...» در اینجا دوخطا وجود دارد یکی آن که کلمه عربی است و مؤلف برهان آنرا متذکر نکرده است و دیگری که کلمه جمع است و وی آنرا مفرد معنی کرده است. میدانیم در السامی فی الاسامی گویند: البرة: آنکه [برسی که] از روی باشد یا از آهن البری و البرون جمع است و در المنجد آمده: البرة ج بری و برات و برین: کل حلقه من سوار و مقرط و خلخال. در المعجم الوسیط آمده: البرة: حلقه من صفر او غیره فی احد جانبی انف البعیر للتذلیل او فی انف المرأة للزینة ج برات و بری و برون فی الرفع و برین فی النصب و الجر.

فرخو

و ذیل «خو» آمده: «... و بمعنی کندن و در و کردن علف و بریدن شاخ درخت هم آمده است... صحیح کلمه «فرخو» است. در برهان ذیل کلمهٔ اخیر آمده: بفتح اول و ثالث بروزن پرتو پیراستن درخت تانک و غیره و بریدن شاخه های زیادی آنرا گویند. و بمعنی پاک کردن کشت و زراعت و باغ از خس و خاشاک هم هست. استاد در حاشیه افزوده اند: فرخو پاک کردن کشت و باغ بود لبیبی گویند: مرکشت را خود افکن فیرو زر را بدست خود کن فرخو «لغت فرس»

لنج

و ذیل «انج» آمده: بفتح اول و سکون ثانی و جیم، اطراف و گراگرد روی و رخسار باشد و بمعنی بیرون رفتن و بیرون کشیدن هم آمده است. و امر باین معنی هم هست یعنی بیرون بکش. کانی در مأخذ برهان لام کلمهٔ لنج را کاملاً به حرف نون وصل نکرده است و محمد حسین بن خلف بناچار آنرا انج با الف در اول خوانده است. ممکن است که این خطا را مؤلف یکی دیگر از فرهنگها کرده باشد و از او به مؤلف برهان رسیده باشد. در خود برهان ذیل کلمهٔ لنج بالام آمده: بفتح اول و سکون ثانی و جیم... و بمعنی کشیدن و بیرون بردن چیزی هم هست از جایی به جایی. و بمعنی برکشیدن و آویختن هم هست... نیز در برهان ذیل لنجیدن آمده: بفتح اول بروزن رنجیدن بمعنی بیرون کشیدن باشد. استاد در حاشیه افزوده اند: از: لنج (ه م) + یدن (پسوند مصدری) جزء اول لنج linj (کشیدن، استخراج کردن) صراحة از سغدی - dhync, dhinj مأخوذ است. اسدی (لغت فرس چاپ اروپا ص ۱۸) بجای مترادف لنج را فعل «آ - هخنن، می آورد - لنج - linJ, LanJ (گام برداشتن، خرامیدن) از این ریشه جداست (هنینگه، لغات عاریتی سغدی)

فهر

ذیل «فر» آمده: و بضم اول کتا بخانهٔ یهودان را گویند. ظاهراً درست فهر است.

در لسان العرب آمده: وفهر اليهود، بالضم: موضع مدراسهم الذي يجتمعون اليه في عيدهم يصلون فيه، وقيل: هويوم ياكلون فيه ويشربون!
 قال ابو عبيد: وهي كلمة نبطية اصلها بهر اعجمي، عرب بالفاء فقيل فهر، وقيل هي عبرانية عربت ايضاً والنصاري يقولون فخر، قال ابن دريد: لا احسب الفهر عربياً صحيحاً. و در المنجد آمده: الفهر: عيد لليهود او مدراسهم [بيت تدرس فيه التوراة] يجتمعون اليه في عيدهم.

كدييه

و ذيل «كدييه» باگاف فارسی آمده: بكسر اول وسكون ثاني وفتح تحتاني، گدارا گویند که گدایی کننده باشد - وبمعنی گدایی هم آمده است، استاد در حاشیه افزوده اند: نیست حاجت مرا به افسانه كدييه خوش نیست گنج در خانه نزاری قهستانی «فرهنگ نظام»

در لغت نامه علامه مرحوم دهخدا برای این لغت شواهد ذیل نیز آمده است:

ساحل عمان و آنکه منت سقای آب سفره سلطان و آنکه كدييه نان گدا

(خواجه سلمان بنقل فرهنگ شعوری ج ۲ ص ۳۰۴)

مدح تو کنم كدييه زاخلاس نه از علم از بتکده چون آرم آهوی حرم را

(عرفی شیرازی بنقل شعوری ج ۲ ص ۳۰۴)

ظاهراً صحیح کلمه در هر سه شاهد فوق کدییه است بر وزن نقطه که عربی است.

در المنجد آمده: الكدييه ج كدى: الاستعطاء و حرقة السائل الملح، و در فرهنگ خلیلی آمده: كدييه: گدایی و دریوزگی. در چند بیت ذیل که از مثنوی مولانا جلال الدین نقل می شود

كدييه آمده باگاف عربی بنا بر این صحیح همان باگاف عربی باید باشد:

او بگفتی خانه دل خلوت است خالی از كدييه مثال جنت است

(دفتر پنجم ص ۱۷۹)

شیخ روزی چارکرت چون فقیر بهر كدييه رفت در قصر امیر

(دفتر پنجم ص ۱۷۵)

انبیا هر يك همين فن فی زند خلاق مقلس كدييه ایشان می کنند

(دفتر پنجم ص ۱۷۳)

شوره

و ذیل شوره آمده: بفتح اول و ثالث، بمعنی خجالت و خجالت باشد. این کلمه عربی است ولی استاد در حاشیه بدان اشاره نقره کرده اند در المنجد آمده: الشورة: الخجلة،

کلکل

و ذیل کل کل آمده: «... و در عربی بمعنی سینه باشد که هم در عربی صدر خوانند.

املاي این کلمه بدان صورت غلط و درست کلکل است.

سَمَك ، آسان

و ذیل گرداس آمده : بضم اول و سکون ثانی و دال بalf کشیده و بسین بی نقطه زده
ستمکر و ظالم را گویند و با شین نقطه دارهم آمده است . استاد درحاشیه آورده اند :

خدایا بی شبان بگذاشتی این بی زبانان را

مکرهم تو ازایشان باز داری شرگرداسان

نزاری قهستانی فرهنگ نظام

اگر لغت گرداس بمعنی ظالم و ستمگر را از این بیت استخراج کرده باشند و شاهد
دیگری برای آن یافت نشود ظاهراً استنباطی غلط و نادرست است که از غلط نوشتن یا غلط
خواندن شعر نزاری قهستانی ناشی شده است . بگمان این بنده بیت مذکور بدین صورت
باید باشد :

خدایا بی شبان بگذاشتی این بی زبانان را

مکرهم تو ازایشان باز داری شرگرگ (ذئب) آسان (هین)

واضح است که در اینجا مقصود از بی زبانان گوسفندان است که شاعر آرزو کرده است که
شرگرگ از آنها به آسانی پاذاشته شود . بنده به دیوان نزاری قهستانی دسترسی ندارم
تا صورت صحیح بیت را از آنجا دریابم . از استادان شاعر و شعرشناس که به دیوان شاعرهم
لا بد در تهران دسترسی دارند استدعا دارم نظر خود را بیان فرمایند .

وفات محمود جم

مرحوم محمود جم بارها به وزارت و سفارت و نخست وزیری رسید و در
هنگام مرگ سناتور بود . وی نژاد خود را به شیخ محمود شبستری می پیوست
و در نظر داشت گلشن راز را از روی نسخه ای اصلی و خطی که در تصرف داشت
بوسیله بنده به چاپ رساند و مرا توفیق نبود . در توضیح ابیاتی عربی در مجله
ینما شرحی مرقوم داشته و نیز در بیستمین سال مجله ینما شرحی تشویق آمیز
به خط خود نوشته که یادگاری از محبت اوست . در روز یکشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۴۸
وفات یافت . رحمة الله علیه .